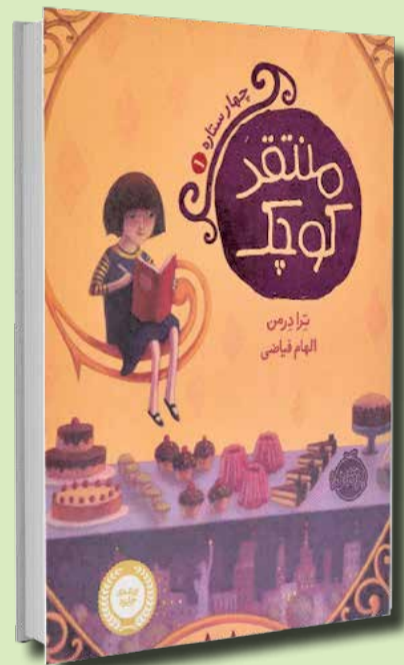




یک مجموعه خوشمزه

همه چیزهایی که می شود از یک کتاب رئال نوجوان یاد گرفت

مریم رحیمی پور
دبیر نگارش

چند سال پیش یکی از بچه های مدرسه برایم در مورد کتابی به اسم «منتقد کوچک» نوشته بود. داستان دختری که عاشق غذاها و آشپزی است و دلش می خواهد منتقد غذا بشود اما مادر و پدرش مخالف هستند. خط اصلی داستان ایده نوآورانه ای نداشت ولی شخصیت اصلی به نظرم جدید و جذاب بود.

چند بار اسم منتقد کوچک را این طرف و آن طرف جست و جو کردم تا کتاب را تهیه کنم و بخوانم اما پیدایش نکردم.

امسال خیلی اتفاقی توی کتابخانه مدرسه دیدمش و تازه متوجه شدم که چرا پیدایش نمی کردم. منتقد کوچک در حقیقت اسم جلد اول مجموعه سه جلدی «چهار ستاره» بود و ماجراهای دختر عاشق غذا بیشتر از یک جلد ادامه داشت.

وقتی شروع به خواندن کردم، باورم نمی شد این قدر دوستش داشته باشم.

از زمان خواندن یادداشت شاگردم، می دانستم مادر و پدر «گلادیس»، شخصیت اصلی داستان، با اینکه او منتقد غذا باشد مخالفند ولی همیشه از خودم می پرسیدم چرا؟ پدر و مادرها که باید از پیشرفت بچه هایشان خوشحال باشند. احساس می کردم باید پای یک پدر و مادر دیوانه مثل مال و ماتیلدا وسط باشد، ولی این طور نبود. والدین گلادیس آدم های معقولی بودند، حتی به نظرم دلیشان برای مخالفت با گلادیس هم منطقی بود.

دخترک کلاس ششمی داستان، شخصیت درونگرا و گوشه گیری داشت. تقریباً هیچ دوستی نداشت و به چیزی جز آشپزی علاقه ای نشان نمی داد. مادر و پدرش هم اعتقاد داشتند او باید تلاش کند مثل بچه های دیگر باشد؛ دوست های جدید پیدا کند، میهمانی تولد برود و بازی های کامپیوتری انجام دهد، ولی در ذهن گلادیس فقط غذا و آشپزی وجود داشت. بعد از اتفاقات متعدد و حضور یک معلم دوست داشتنی و حمایتگر در داستان، گلادیس به طور اتفاقی در روزنامه نیویورک استاندارد استخدام می شود تا نقد غذا بنویسد. فقط مشکل اینجا است که یازده سالش است و خانواده اش از او حمایت نمی کنند و اصلاً خبر ندارند که دخترشان منتقد غذا شده است و او نمی تواند به تنهایی به هر رستورانی برود و غذاها را امتحان کند. برای همین شروع به نقشه ریختن کرده و در این مسیر برای رسیدن به هدفش دوستان جدیدی پیدا می کند؛ همپیمانانی که از رازش خبر دارند و گلادیس را برای رساندن به آرزویش همراهی می کنند. به نظرم جالب ترین بخش داستان همین جا است که گلادیس برای رسیدن به هدفش مثل بقی بچه های فیلم ها و کتاب های امریکایی، نقشه های ماورایی فرار از خانه نمی کشد. اول انتظار داشتیم او هم یک روز از مدرسه بیرون بیاید و کوله اش را روی دوشش ببندد و تنهایی و یواشکی به نیویورک برود، ولی این طور نمی شود. گلادیس مثل همه بچه های معمولی دنیا سعی می کند از امکانات موجود مانند اینکه خانواده اش را راضی کند که به آن رستوران بروند، از خاله جوانش کمک

بخواهد، میهمانی تولد دوستش را در آن رستوران برگزار و کلاً از همه امکانات موجود در اطراف که نیازمند ماجراجویی های عجیب و غریب نیست استفاده کند و همین او را بیشتر شبیه بچه های واقعی می کند. داستان ادامه پیدا کرده و تقریباً تا پایان مجموعه پدر و مادر گلادیس از شغل مخفیانه او خبر ندارند اما همین شغل باعث می شود گلادیس دختری اجتماعی و عضو گروه های دوستی بیشتری شود، رابطه بهتری با پدر و مادرش داشته باشد و حتی تا اندازه ای به خاله اش کمک کند. ما هم در فرایند رشد گلادیس با او همراه هستیم.

انتهای کتاب، او دیگر آن دختر گوشه گیر اول نیست و لذتبخش ترین بخش کتاب همین جا است که در کنار هم بزرگ شدنش را تماشا کردیم، درست شبیه تجربه سال های نوجوانی خودمان. حین خواندن مجموعه چهار ستاره، جدای اینکه به لذت زاید الوصفی دست یافتیم، با خودم فکر کردم چه خوب می شد اگر والدین و مربی ها بیشتر کتاب نوجوان می خواندند. خواندن داستان دختری مثل گلادیس به من کمک کرد نوجوان هایی که اخلاق و روحیاتی شبیه او دارند را بهتر درک کنم. در بخش هایی از داستان، رفتارهای معلم و برایم الگوی مهمی بود و تلاش می کردم اشتباهات احتمالی والدینش را تکرار نکنم و این تقریباً خاصیت همه کتاب های رئال نوجوان است. یکی از مهم ترین نکات داستان این بود که برخلاف تصور والدین گلادیس، رشد او در علاقه اش نهفته بود. گلادیس از طریق بازی های کامپیوتری یا اردوهای تابستانی به رشد اجتماعی مورد نظر پدر و مادرش دست پیدا نکرد، بلکه از طریق علاقه اش به آن رسید. چیزی که اغلب ما از آن غافل می شویم این است که شاید علاقه نوجوان ها به چیزهای مختلف اعم از کتاب خواندن، نقاشی کشیدن، فیلم دیدن، آواز خواندن و... دقیقاً همان مسیر رشدشان است و قطار زندگی شان از آن ریل هایی که ما برایشان ساخته ایم، عبور نمی کند.

از خانم «ترا درمن» بابت نوشتن این مجموعه ممنونم. مجموعه «چهار ستاره» برای من در صدر لیست خوشمزه ترین کتاب های دنیا جای می گیرد. جدای همه چیزهایی که از آن کتاب یاد گرفتم، خواندن کتابی در مورد غذاها از خوردن آن غذاها هم لذتبخش تر است.

چیزی که اغلب ما از آن غافل می شویم این است که شاید علاقه نوجوان ها به چیزهای مختلف اعم از کتاب خواندن، نقاشی کشیدن، فیلم دیدن، آواز خواندن و... دقیقاً همان مسیر رشدشان است و قطار زندگی شان از آن ریل هایی که ما برایشان ساخته ایم، عبور نمی کند

کتاب

هر آنچه که در رابطه با کتاب می خواهید بدانید



گشتی در نشر مهرسا

«جوجه بغلی» و «فقط پنج دقیقه دیگه»

معرفی دو کتاب از

انتشارات مهرسا:

زهرا بزرگ زاده
روانشناس کودک

قبل از اینکه در مورد این دو کتاب حرف بزنم می خواهم یک خبر خوب راجع به کتاب های نشر مهرسا بدهم و آن اینکه در انتهای هر کتاب لینکی تعبیه شده که با اسکن آن می توانید به نسخه صوتی کتاب دست پیدا کنید. دسترسی به خوانش صوتی کتاب مزیتی بی نظیر است، مخصوصاً برای سرگرم کردن کودکان کلافه در اتومبیل! خب کتاب اول، جوجه بغلی است که جد آدامسون آن را نوشته و مریم عظیمی به خوبی آن را ترجمه کرده است.

این کتاب در مورد پرندهای است که بال های زیادی بلندی دارد و نمی تواند پرواز کند، او با همه فرق دارد و در نتیجه فکر می کند هیچ کس دوستش ندارد و نمی تواند هیچ دوستی پیدا کند، تا اینکه روزی یکی از حیوانات جنگل را در آغوش می گیرد! از آن به بعد هم حیوانات جنگل و هم خود جوجه، می فهمند که چقدر بال های بلند به درد بغل کردن می خورد، در نتیجه از آن پس، هر حیوانی غمگین یا شاد است دلش می خواهد برود بغل جوجه بغلی! کم کم به این واسطه جوجه، با بقیه حیوانات جنگل دوست می شود و می شود سنگ صبور و گوش شنوای آن ها! او به درددل حیوانات گوش می کند و آن ها را دلداری می دهد.

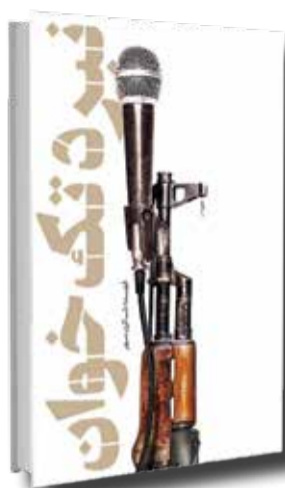
همین دوستی برای او به بال پرواز هم تبدیل می شود و پرندگان همگی زیر بال های او را می گیرند تا پرواز را تجربه کند! این کتاب برای سنین ۳-۵ سال مناسب است و مضمونش دوست یابی و پذیرفتن تفاوت هاست.

شاید با این مضامین هزار کتاب کودک داشته باشیم اما داستان هایی مثل جوجه بغلی که غیرمستقیم و در قالب داستان سعی می کنند تلنگری به کودکان خجالتی یا متفاوت بزنند، اغلب مفید ترند. «فقط پنج دقیقه دیگه» کتابی از مارتا آلتس و ترجمه عطیه سادات آل حسینی است.

شاید بتوانم بگویم این کتاب یکی از جدیدترین موضوعات کتاب کودک را دارد. مفهوم زمان برای کودکان تدریجی جا می افتد و اولش در حدود سنین ۲-۴ سال به وفور آن را اشتباه به کار می برند. مثلاً می گویند ما دیروز به مسافرت رفتیم در حالی که ماه پیش سفر بوده اند. اما پس از آن کم کم ساعت را یاد می گیرند، روزهای هفته و فصل ها را می آموزند و مفهوم زمان آرام آرام برایشان مشخص می شود.

اما کتاب فقط پنج دقیقه دیگه، مفهوم نسبیّت زمان و وابسته بودن گذر زمان به احساسات ما را از دیدی کودکانه بیان می کند و این، بی نهایت برای کودکان ۴ تا ۶ سال همراه با تجربه «عه! من هم همینطور!» است.

به علاوه که در این کتاب بر ارزش صبر کردن، تجربه محیط گرم خانوادگی و داشتن فعالیت مشترک با والدین نیز تأکید شده است.



نبرد بدخوان!

راهنمای عملی حیف کردن یک سوژه بکر و عالی

مصطفی جواهری
آموزگار

اول بهمن ماه سال ۱۳۶۵، صدام سه راه بازار قم را بیمارارن هوایی می کند. یک مینی بوس متشکل از دانش آموزان گروه سرود مدرسه قطب راوندی به همراه معلم شان که برای اجرا به سینما تریبت رفته بودند، در راه بازگشت به شهادت می رسند. می بینید چه سوژه خوبی داریم برای روایت؟ یک موقعیت دراماتیک قهرمانانه که پیوند لطیفی با جنگ دارد. لطافتی از جنس تلاقی هنر و نوجوانی.

همه جزئیات دست به دست هم داده اند تا دست نویسند از مایه داستانی پر باشد. اما نتیجه؟ نتیجه اینکه متأسفانه با یک اثر ضعیف، کلیشه ای، اشتباه و بی اصالت روبه رو هستیم.

اول؛ ضعیف چون در خلق شخصیت ها، کتاب ناتوانی پیش رویمان است؛ شخصیت هایی که پا را فراتر از تیپ نمی گذارند و تصویر بدیع و تازه ای نشان مخاطب نمی دهند.

دوم؛ کلیشه ای چون نوجوان راوی داستان، همان تصویر کلیشه ای است که از یک پسر نوجوان همیشه ترسیم شده است.

واگویی های درونی تکراری، تعاملات تکراری، رفاقت های تکراری واز همه بدتر، عاشق شدن های تکراری. البته اگر این کلیشه و تکرار بر مبنای واقعیت پسران نوجوان باشد، باز جای تأمل دارد. اما تمام تصویری که از یک پسر نوجوان به تصویر کشیده می شود، بیش از آنکه یک پسر نوجوان باشد، یک دختر نوجوان است که شبیه پسران رفتار می کند و دلیل این امر هم احتمالاً به نداشتن تجربه زیسته یک پسر نوجوان، برای نویسند است که البته موضوعی بدیهی است، چون نویسند یک خانم است.

سوم؛ اشتباه چون طرح داستانی غلط دارد. کشتار دسته جمعی یک محله در یک شهر مذهبی، به تنهایی توانمندی پیرنگ بودن چندین فیلم و سریال و کتاب دارد. حالا به آن شهادت این گروه سرود را هم اضافه کنید.

اما نویسند به گونه ای گام های داستان را طراحی کرده است که وقتی کتاب تمام می شود، با یک علامت سؤال و حالتی پرابهام مواجه هستیم که: «خب چرا زودتر سراغ این نقطه اوج نیامدی؟»

و حالا که آنقدر دیر آمدی، چرا اینطور رهایش کردی؟» چهارم؛ بی اصالت چون هیچ رنگ و بوی مشخصی از بوم و جغرافیا و جهان داستان در کتاب وجود ندارد؛ غیر از چند اشاره کم اهمیت به شهر قم، خبری از لهجه قمی، بافت و ساختار شهری قم، مناسبات فرهنگی اهالی قم و دیگر جزئیات شهروندی و شهرمندی قم وجود ندارد. کتاب نبرد تک خوان، یک نبرد بدخوان است. نبردی که قهرمان پرور است اما قهرمانش را سوزانده است. نه در آتش مینی بوس بمباران شده؛ که در آتش ضعیف بودن کتاب.



کتاب فقط پنج دقیقه دیگه، مفهوم نسبیّت زمان و وابسته بودن گذر زمان به احساسات ما را از دیدی کودکانه بیان می کند و این، بی نهایت برای کودکان ۴ تا ۶ سال همراه با تجربه «عه! من هم همینطور!» است